

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه غرب

تطبیق هستی‌شناسی افلاطون و سهروردی

استاد راهنما:

دکتر مهدی دهباشی

دکتر فتحعلیاکبری

پژوهشگر:

جواد شجاعی

اسفندماه ۱۳۸۹

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات و
نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است .



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته فلسفه‌ی غرب آقای جواد شجاعی

تحت عنوان

تعلیق هستی‌شناسی افلاطون و سهروردی

در تاریخ ۱۷/۲/۸۹ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه عالی به تصویب نهایی رسید.

امضا
با مرتبه‌ی علمی استاد

امضا
با مرتبه‌ی علمی دانشیار

امضا
با مرتبه‌ی علمی استادیار

امضا
با مرتبه‌ی علمی استادیار

۱- استاد راهنمای پایان نامه دکتر مهدی دهباشی

۲- استاد راهنمای پایان نامه دکتر فتحعلی اکبری

۳- استاد داور داخل گروه دکتر محمد مشکات

۴- استاد داور خارج از گروه دکتر جعفر شاه‌نظری

امضای مدیر گروه فلسفه

هوالمحبوب

پروردگارا!

تو را پاس که مراد مسیر تحصیل علم قرار دادی و در برهه های مختلف زندگی حلاوت و زین حضورت را بر

دوش خسته ام چشاندی و در کوره راه تاریک و پر حراس زندگی دستم را گرفتی. سر بر آستان عبودیت

می نهم. به خاطر همه ی نعمت هایی که به من عنایت فرمودی، از تو سپاسگزارم.

استاد گرامی دکتر مهدی دهباشی و دکتر فتحعلی اکبری، امید آن دارم صمیمانه ترین مراتب قدردانی ام را با

خلوص همیشگی تان پذیرا باشید. ستودن راهنمایی های خالصانه و استادانه شما با کلام مقدور نمی باشد. شایسته است

با ارزش ترین مراتب قدردانی ام را تقدیم حضور تان نمایم.

تقدیم به

آنانکه تار و پودم از ذره ذره وجودشان است. شایستگان و بایستگان تائیس،

آنانکه از تبار بهشتیان هستند.

تقدیم به خانواده ام

و علی الخصوص بردارم رحیم شجاعی زیرا که هر چه دارم حاصل فداکاری و پشتیبانی است.

آنچه در این پایان نامه مدنظر است یافتن فهمی از کل هستی است. انسان بالذات خواهان دانستن است، اول از همه در مورد کلیت عالم وهستی وجایگاه خود در این نظام، در کجاست، از کجا آمد، چرا آمد. به کجا خواهد رفت وهدف از این آمدن ورفتن چه بود. نگارنده برای یافتن هر چه بهتر و بیشتر این مسائل به فلسفه رو آورد، ودر همین راستا پایان نامه خود را به این موضوعات اختصاص داده است یعنی هستی شناسی. و برای هر چه عمیق تر شدن به نحو تطبیقی به ان پرداخت، یعنی هستی شناسی تطبیقی. و چون در هیچ شاخه ومسئله فلسفی نیست که از افلاطون رد پایی نباشد وبه قول وایتهد تمام فلسفه ها حاشیه ای است بر فلسفه افلاطون، که اینها همگی نشان دهنده جامعیت افلاطون است، پس به هستی شناسی افلاطون پرداخته ام و ان را با هستی شناسی سهروردی مقایسه وتطبیق داده است. زیرا سهروردی از بزرگترین فلاسفه شرق اسلامی واز روشنگر ترین آنهاست، چنانکه در این راه به شهادت رسید. روش ما در این پایان نامه تحلیلی-توصیفی است. سهروردی و افلاطون فلاسفه استدلالی - اشراقی اند. فلسفه برای آنها صرفا نظریه پردازی نیست بلکه اخلاق است که نتیجه آن عروج است تا اتحاد با نورالانوار و مثال خیر. هر دو، فلسفه های ماقبل خود را به نحو شگفت انگیزی تکامل بخشیدند. در هر دو اصل، عالم مثل یا همان نور است، که برزخ و عالم محسوس سایه آن یا به تعبیر سهروردی مرز نور و به تعبیر افلاطون میانه هستی و نیستی است. در هر دو هستی از مثال خیر و نورالانوار آغاز می شود و به او پایان می پذیرد. هر دو روح را جزئی از الوهیت می دانند که در عالم محسوس و برزخی زندانی شده است که باید با بالهای علم و عمل یا همان پالایش روح، از آن رهایی یابد. کلید این رهایی دین، دعا، نیایش، عشق، دیالکتیک، لوگوس، انوار قدسیه و تعالیم شیخ است. هر دو عالم محسوس را دورانی می دانند که بوسیله روح عالم یا نفوس فلکی به گردش در می آید.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیش گفتار.....	۵
فصل اول: هستی شناسی افلاطون	
۱-۱-زندگانی افلاطون.....	۱
۲-۱-نوشته های افلاطون.....	۳
۳-۱-اثبات مثل.....	۴
۳-۱-۱-اثبات مثل با استفاده از رد ادراک حسی ونسبت گرایی.....	۴
۳-۲-۱-اثبات مثل با توجه به متعلق علم.....	۷
۳-۳-۱-اثبات مثل با توجه به وجود پیشینی علم در روح انسان.....	۷
۳-۴-۱-اثبات مثل با توجه احکام عام الاعتبار.....	۸
۳-۶-۱-اثبات مثل با توجه تعریف.....	۹
۳-۷-۱-اثبات مثل با توجه کلیات.....	۱۰
۴-۱-چگونگی شناخت یک مثل خاص.....	۱۱
۵-۱-شناخت مثل بواسطه خرد و دیالکتیک.....	۱۲
۶-۱-چگونگی مثل و روابط انها.....	۱۳
۷-۱-اعداد ونظریه مثل متأخر.....	۱۶
۸-۱-مثال خیر.....	۱۹
۹-۱-صفات خدا یا مثال خیر.....	۲۲
۱۰-۱-خدایان.....	۲۳
۱۱-۱-ایرادات ارسطو بر مثل.....	۲۴
۱۲-۱-جایگاه روح در هستی شناسی افلاطون.....	۲۵

عنوان	صفحه
۱۳- اصفات روح	۲۷
۱۴- اجزاء روح	۲۸
۱۵- ابقای روح	۳۰
۱۶- عالم	۳۱
۱۷- افرینش	۳۴
۱۸- اشر در نظام هستی	۳۶
۱۹- اعروج روح یا قوس صعودی در هستی	۳۷
۲۰- عشق	۳۹
۲۱- ادیالکتیک	۴۱

فصل دوم: هستی شناسی سهروردی

۱- ۲- زندگانی سهروردی	۴۴
۲- ۲- نوشته های سهروردی	۴۵
۳- ۲- منابع وریشه های فلسفه اشراق	۴۶
۴- ۲- نور	۴۷
۵- ۲- انوار مجرد	۴۹
۶- ۲- انوار قاهره طولی	۵۰
۷- ۲- انوار قاهره عرضی یا ارباب انواع	۵۱
۸- ۲- اثبات نور الانوار	۵۳
۹- ۲- صفات نور الانوار	۵۵
۱۰- ۲- انوار مدبر	۵۷
۱۱- ۲- عالم مثال	۵۷
۱۲- ۲- ظلمت یا عالم برزخ	۵۹

عنوان	صفحه
۱۳-۲ عالم اثیری یا افلاک	۶۰
۱۴-۲ حرکات افلاک	۶۱
۱۵-۲ نفوس افلاک	۶۳
۱۶-۲ عالم عنصری	۶۴
۱۷-۲ نور عارضی یا آتش	۶۴
۱۸-۲ هیولا	۶۵
۱۹-۲ نفس و کالبد انسان	۶۷
۲۰-۲ مرگ و بقای روح	۶۹
۲۱-۲ شرور در عالم هستی	۷۱
۲۲-۲ چگونگی افرینش و ترتیب عوالم وجود	۷۲
۲۳-۲ بازگشت به نور الانوار	۷۴
۲۴-۲ عشق	۷۷

فصل سوم: تطبیق هستی شناسی افلاطون و سهرودی

۱-۳ سیستم فلسفی	۷۹
۲-۳ عالم مثل و انوار قاهره	۸۰
۳-۳ اثبات مثال خیر و نور الانوار	۸۴
۴-۳ صفات مثال خیر و نور الانوار	۸۵
۵-۳ نفس روح و انوار مدبره	۸۶
۶-۳ برزخ	۸۹
۷-۳ روح انسان	۹۳
۸-۳ بقای نفس	۹۴
۹-۳ مرگ و تناسخ	۹۴

صفحه	عنوان
۱۳۸.....	۱۰-۳ هیولا و ماده ازلی.....
۱۳۹.....	۱۱-۳ عالم مثال.....
۱۴۰.....	۱۲-۳ اشور.....
۱۴۱.....	۱۳-۳ نظام آفرینش.....
۱۴۴.....	۱۴-۳ عشق.....
۱۴۵.....	۱۵-۳ عروج.....
۱۴۸.....	۱۶-۳ ارزیابی.....
۱۵۱.....	منابع.....

پیشگفتار

این پایان نامه به هستی‌شناسی‌های افلاطون و سهروردی و تطبیق آنها با همدیگر پرداخته است. در این حوزه از فلسفه یعنی هستی‌شناسی به ذات و ماهیت هستی صرف نظر از تعینات خاص آن پرداخته می‌شود، یعنی ذات هستی چیست؟ صفات و خصایص آن چیست؟ عوارض ذاتی آن چیست؟ از جمله پرسش‌های این حوزه مسائلی از قبیل وحدت و کثرت، واجب و ممکن، علت و معلول، بساطت و ترکیب، قوه و فعل، زمان و مکان و حرکت است. و هستی‌شناسی به طور اخص به واجب الوجود و لوازم آن می‌پردازد. دلیل وجود و وجوب واجب الوجود چیست؟ هویت آن چیست؟ چگونه خلق می‌کند؟ روابط میان خود و مخلوقات یا معلولاتش چیست؟ روابط میان خود معلولات و مخلوقاتش از جنبه هستی‌شناسی و نه تعینات خاص چیست؟

مخلص کلام اینکه هستی‌شناسی به هستی به نحو کلی می‌پردازد و نه جزئی، زیرا این کار علم است که به جزئیات می‌پردازد. آنچه ما می‌خواهیم در این پایان نامه به فهم آن نایل شویم مربوط به فهم دو فیلسوف بزرگ غرب و شرق یعنی افلاطون و سهروردی از هستی است. اینکه نگرش آنها به هستی چگونه است؟ ذات هستی را چگونه می‌دیدند؟ چه نسبت‌هایی میان ذات هستی و تعینات خاص آن می‌دیدند؟ چگونه از ذات هستی این تعینات حاصل شده‌اند؟ آیا هستی را متشکل از هستی‌های کاملاً مجزای اتمی می‌دیدند؟ یا سراسر وحدت؟ آیا هستی نظامی سراسر تصادفی و کور است یا قوانینی دقیق بر هستی حکمفرما است؟ آیا هستی را واجب می‌دانستند و یا ممکن؟ آیا هیچ موجود واجبی وجود دارد که وجوب آن بذاته باشد یا همه موجودات ممکنند؟ آیا وجود را کاملاً در حرکت می‌دانستند یا برای آن ویژگی ثابت قایل بودند؟ آیا هستی را یکی می‌دانستند یا متکثر؟ آیا هستی را سلسله مراتبی می‌دانستند؟ چگونه به نظام آفرینش می‌نگریستند؟ چه فلاسفه، مکاتب و اندیشه‌هایی برافکار آنها تأثیر داشت؟ چه تشابهات و تضادهایی داشتند؟ آیا افلاطون بر سهروردی تأثیر داشت؟ روش پرداختن آندو برای کشف حقیقت هستی چه بود؟

آیا برهانی بود؟ یا شهودی - اشراقی بود یا تجربی یا هر سه؟ آیا آندو در هستی‌شناسی، نوآوری داشتند و یا صرفاً پیرو دیگران بودند؟

ما به این مسائل در سه فصل می‌پردازیم. در فصل اول به هستی‌شناسی افلاطون، در فصل دوم به هستی‌شناسی سهروردی و در فصل سوم به تطبیق آنها با هم می‌پردازیم. در فصل اول در حوزه هستی‌شناسی افلاطون خواهیم دید که افلاطون ذات هستی را مثل، صورت یا ایده می‌داند، یعنی امری که همیشه همان است و با خود یکسان است. این ایده‌ها و مثل مراتب دارند که علت همه اینها مثلاً خیر است که خود برتر از هستی است و در قالب اندیشه نمی‌گنجد همه چیز وابسته به اوست. افلاطون به دو عالم محسوس و معقول قایل است که عالم محسوس سایه عالم معقول است که همان ایده‌ها هستند. ایده‌ها ذات و حقیقت اشیاء محسوس را تشکیل می‌دهد. عالم محسوس بوسیله صانع یا استادکار با الگوگیری از عالم مثل آفریده شد.

در فصل دوم به هستی‌شناسی سهروردی می‌پردازیم. در این فصل خواهیم دید که سهروردی اصل هستی را همان نور می‌داند. نور غیر قابل تعریف است و ظهور ذاتی دارد. او ذاتا فعال و فیاض است و عین شهود و ادراک است. انوار خود مراتب دارند که در بالاترین مرتبه نورالانوار است که همه چیز از او است، دیگر انوار به طور ترتیبی از او صادر شده‌اند این انوار دارای دو جنبه فقر ذاتی و غنای غیر ذاتی اند، از جهت فقر ذاتی آنها برازخ و از جهت غنایی غیر ذاتی آنها انوار مجرد دیگری حاصل می‌شود. در فصل سوم به تطبیق هستی‌شناسی سهروردی و افلاطون می‌پردازیم و به وجوه تمایز و اشتراک آنها خواهیم پرداخت. ما در این فصل می‌بینیم که افلاطون و سهروردی تا چه اندازه به همدیگر شباهت فکری دارند و تضادها و اختلافهای آنها بیشتر در اجمال و تفصیل مطالب است، چنانکه یکی در یک مطلب بیشتر از دیگری به جزئیات می‌پردازد و در مطلبی دیگر برعکس. و یا اینکه هر کدام به یک مطلب از جهات متفاوتی نگاه می‌کند، چنانکه سهروردی اشاره می‌کند بسیاری از تفاوت‌های آنها مانند سایر فلاسفه در عبارات و الفاظ است. مثل افلاطون با نور مجرد سهروردی و نه صرفاً عقول عرضی چنانکه بسیاری پنداشته‌اند،

عوامل معقول و محسوس افلاطون با نور و ظلمت سهروردی، مثال خیر افلاطون با نورالانوار سهروردی بسیار به هم شبیهند. همینطور در مباحث عشق و عروج و چگونگی نظام آفرینش.

فصل اول

هستی شناسی افلاطون

۱-۱- زندگانی افلاطون

بسیاری بر این عقیده اند که فلسفه در قرن شش قبل از میلاد مسیح (ع) در یونان آغاز شد و در قرن چهارم ق.م است که از تمدن یونانی افلاطون سر برمی آورد که هنوز برجسته ترین چهره فلسفی تمامی دوران شناخته می شود. (استراژن، ۱۳۸۱، ص ۱۱). اگر چه چین، مصر و بابل پیش از یونانیان به پیشرفتهای قابل توجهی دست یافتند اما پیشرفت یونان در قرن پنجم قبل از میلاد حیرت انگیز است. نخستین سندی که نمودار اندیشه یونانیان درباره جهان است حماسه معروف ایلیاد است که نوشته هومر است و احتمالاً در نیمه دوم سده دهم یا آغاز سده نهم پیش از میلاد میزیسته است. (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱). هزیود در نیمه دوم سده هشتم پیش از میلاد نیز دو قرن پیش از پیدایش فلسفه مهمترین منبع اندیشه یونانی در مورد ساختار عالم را ارائه داد. اما این تالس بود که تلاش کرد عالم را با توجه به طبیعت و عقل و نه اسطوره تبیین کند. آراء تالس بعد از وی مورد جرح و تعدیل قرار گرفت و هر کس سعی در تبیین عالم می کرد تا نوبت به افلاطون رسید که او را باید از شگفتیهای تاریخ به حساب آورد. یونان در آن هنگام کشوری بود با شهرهای کاملاً مستقل که مدام با هم در نزاع بودند حکومتهای عامه (دموکراسی) چهارصد نفره، سی نفر، هر یک پس از دیگری در آتن سر بر میآوردند و یونان در وضعیت مبهم و آشفته سیاسی به سر می برد. در چنین برهه ای از

زمان است که افلاطون متولد می شود. افلاطون میان ماه مارس و نیمه ماه جولای سال ۴۲۷ ق.م در شهر آتن یا به گفته بعضی در بندر آگینا متولد شد و در نخستین سال صد و هشتمین المپیاد (۷-۳۴۸ ق.م) در هشتاد و یک سالگی در اثنای یک جشن عروسی، و به قول سیرون در حال نوشتن در گذشته است. (بورمان، ۱۳۷۵، ص ۱۰). افلاطون در نوشته های خویش بندرت درباره خود سخن گفته است در آپولوژی (خطابه دفاعیه سقراط) می خوانیم که او پسر آرسینول و برادر آدئیمانوس است. مادرش پریکتیونه و برادرانش گلاوکی و آدئیمانوس، خواهرش پوتونه مادر اسپوسیپ است که پس از درگذشت افلاطون اداره آکادمی را بر عهده گرفت. افلاطون نسبت اشرافی داشت، از سوی پدر خلف کودروس، آخرین شاه آتن و از طریق او از اخلاف پوزئیدون خدا بود و جدّ مادرش اش دروپیر، برادر سولون سیاستمدار بزرگ و قانونگذار شهر آتن بود. دیگر اینکه از سوی خویشان مادری می توانست به حمایت دایهپایش کارمید و کریتیاس که دو تن از هیئت سی نفری (جباران آتن) بودند تکیه کند. (شتتزو، ۱۳۷۷، ص ۲۶۴). کریتیاس رئیس حکومت سی نفره بود.

افلاطون در جوانی در سال ۴۰۷ ق. م سقراط را بر آن می دارد که جریمه ای به مبلغ سه مینه برای خود پیشنهاد کند و ضمانت پرداخت آن را نیز خود او به عهده می گیرد. مکالمه فایدون نیز حاکی از آن است که روز مرگ سقراط، افلاطون به خاطر بیماری خودش در زندان سقراط حضور نداشت. پس از شهادت سقراط دریافت که دیگر در آتن از گزند مردمان در امان نیست. (هنری، ۱۳۶۴ ص ۳۸). پس از مرگ استاد ۳۹۹ ق.م به همراه دیگر شاگردان سقراط به نزد اوکلیدوس (اقلیدس) در شهر مگارا رفته و چیزی پس از آن به مصر و کورون سفر کرد. اخبار مربوط به این سفرها چندان مورد اعتماد نیست ولی درباره سفرهای او به سیسیل و ایتالیا جنوبی تردید وجود ندارد. او در ایتالیا با فیثاغوریان آشنا شد که تأثیری شگرف بر اندیشه فلسفی افلاطون داشتند. در سیسیل با دیونوسوس اول و دوم آشنا شد و خواستار ایجاد مدینه فاضله شد. به همین منظور از دیونوسوس خواست که برای اثبات لیاقتش در حکمرانی امتحان دهد، اما پادشاه عضبک گفت این دیگر خیانت است. افلاطون در بازگشت به آتن در جوار پرستشگاه هروس هگاداموس یا آگاداموس واقع در شمال غرب آتن قطعه زمینی خرید و وقف مدرسه کرد. مدرسه از لحاظ حقوقی اتحادیه ای دینی برای بزرگداشت خدایان دانش و هنر (موزه ها) بود و مسئولیت مدرسه را در برابر مقامات دولتی نخست خود افلاطون بر عهده داشت. (بورمان، ۱۳۷۵، ص ۱۵)

۲-۱- نوشته های افلاطون

نوشته هایی که با نام افلاطون پیوند دارند عبارتند از: آپولوژی (خطابه دفاعیه سقراط)، سی و چهار مکالمه، سیزده نامه و چند قطعه شعر. همه نوشته هایی که به دست افلاطون انتشار یافته اند به ما رسیده اند درباره شعرها لازم نیست سخنی بگوییم چون برای فلسفه افلاطون اهمیتی ندارند، نامه ها برای دریافتن فلسفه افلاطون خالی از فایده نیستند و برای آشنایی با زندگی او اهمیت خارق العاده دارند. در اینکه بیشتر نامه ها منحولند تردیدی نیست. از سی و چهار مکالمه بیشترشان نوشته های خود افلاطونند و چندتایی آثار شاگردان افلاطون و حتی سقراطیان بیرون از حوزه آکادمی. بعضی از مکالمات طرحهای ناقصند و یا نوشته هایی که شاگردان افلاطون تنقیح و تکمیل کرده اند یا مجموعاتی از دوره یونانی مآبی. نوشته های افلاطون به ترتیب تاریخ پیدایشان تنظیم نشده اند، بلکه در ۹ گروه حاوی چهار مکالمه (نه تترالوژی) به ما رسیده. اساس تقسیم بندی مکالمات ارتباط فلسفی یا تربیتی آنهاست. نماینده اصلی این تقسیم بندی هر چند نه مبدع آن تراسولوس منجم و زبان شناس است که در زمان تیریوس در مصر می زیست (بورمان، ۱۳۷۵، صص ۱۶ و ۱۷).

تعبیر مکالمات بسیار مشکل است و غالباً منفی و ناقص هستند بخصوص در مکالمات نخستین که به هیچ یک از پرسشها پاسخ مثبت داده نمی شود سقراط تعریفهای نادرست را رد می کند و گفتگوها به بن بست می انجامند هر چند که در پرده اشاره هایی به راه حل درست مسائل به میان می آید. یافتن وحدت بین مکالمات به سختی قابل حصول است با این حساب بلافاصله پس از مرگ افلاطون اختلاف در تفسیر محاورات پیش آمد مثلاً بعضی در دوره چیچر افلاطون را مانند رواقیان، از اصحاب جزم دانستند و بعضی دیگر او را جانب دار مذهب شک و تعلیق حکم شمردند. (بریه، ۱۳۷۴، ص ۱۳۰). مشکل دیگر در رابطه با نوشته های افلاطون اینست که اغلب در مکالمات خود یک طرف مباحثه را به سقراط می سپارد و در این میان معلوم نیست که کدام نوشته از سقراط است و کدام از افلاطون است که حرفهای خود را در زبان سقراط قرارداد. برنت از مکالمات سقراطی و مکالمات افلاطونی سخن به میان می آورد در مکالمات سقراطی افلاطون اندیشه سقراط را می پرورد و در مکالمات افلاطونی افکار خود را بیان می کند. (راداگریشان، ۱۳۶۷، ص ۵۴).

افلاطون شیوه بحث سقراط را در نوشته های خود استفاده می کند یعنی شیوه دیالکتیک، شیوه ای مبتنی بر پرسش و پاسخ. اما ارسطو این شیوه سقراطی - افلاطونی را در نوشته های خود رد کرد. افلاطون در آخرین نوشته های خود

اندکی به رساله نویسی روی آورد بدین معنا که سخنگوی اصلی به مراتب بیش از دیگران صحبت می کند ولی هرگز از نوشتن در قالب مکالمه دست بر نمی دارد. (کینی، ۱۳۷۳، ص ۳۸).

از نوشته های افلاطون یکی هم آپولوژی است که به دفاعیات سقراط در محاکمه خود می پردازد. موضوع اولیه نوشته های افلاطون ماهیت علم و فضیلت است.

۳-۱- اثبات مثل

۳-۱-۱- اثبات مثل با استفاده از ادراک حسی و نسبت گرایی

فلسفه افلاطون و هستی شناسی او بر محور نظریه مثل می چرخد. رساله مهمانی احتمالاً نخستین رساله ای است که نظریه مثل در آن مطرح شده است و بر خلاف مکالمات دیگر افلاطون که در آن سقراط مدافع و طراح نظر اصلی است ما می بینیم که وی نظریه مثل را در کلام پارمیندس می گذارد، زیرا می خواهد رابطه آموزه خودش را با اصل الثایی هستی واحد روشن سازد. (گاتری، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱). در منظر پارمیندس محسوسات خیالی بیش نیستند و ادراک حسی حقیقت را نشان نمی دهد و تنها فکر است که معطوف به حقایق است و آن هم هستی را می بیند، هستی واحد، کامل، کروی، معقول و... است، اموری را که می بینیم در آموزه مثل افلاطون آن هم در سطح عالی تر بازتاب می یابند. با این تفاوت که افلاطون برخلاف پارمیندس عالم محسوس را به یکبار، طرد نمی کند بلکه برای آن در بین وجود و عدم یک نوع هستی قایل است و بسیاری از جزئیات محسوس را در یک ایده مشارکت می دهد تا منجر به آشفتگی بی حاصل در یک شبه تناقض نشوند. (Gadamer, 1980, 133)

اگر چه نظریه مثل در افلاطون متأخر با یک تغییر و در نظر گروهی با یک تکامل مواجه شد و بصورت اعداد امانه اعداد ریاضی درآمدند. (Crombic, 1983, 442)

اما افلاطون چرا و چگونه به مثل معتقد شد؟ منشأ نظریه مثل چیست؟ و چه نتایجی بر نظریه مثل مترتب است؟ نظریه مثل بر نظریه معرفت استوار است. (استیس، ۱۳۸۵، ص ۱۷۲) توضیح اینکه پیش از افلاطون، هراکلیتوس و پیروان او همه چیز را در معرض تغییر می دانستند که هیچ چیزی در دو لحظه یکسان نبود در نتیجه هیچ فردی هم نمی توانست بگوید که نسبت به چیزی معرفت دارد زیرا شناخت مستلزم شیئی ثابت است. (گاتری، ۱۳۷۵، ص ۱۰۵).

نسبیت گرایی سوفسطائیی مانند پروتاگوراس نیز مزید بر علت شد تا شکاکیت ماقبل سقراطی نیز تکمیل شود و معرفت غیر ممکن گردد زیرا پروتاگوراس می گفت آنچه به نظر هر کس بیاید برای همان شخص صادق است و هیچ عقیده ای بر عقیده دیگر ارجح نیست، انسان معیار همه چیز هست معیار بودن آنچه هست و نیستی آنچه نیست پس هیچ معرفت عام و ثابت وجود ندارد، شکاکیت در همه جا سطره می یابد.

اما نظریات پارمنیدس نیز در این میان قابل توجه است او به دو طریق حقیقت و گمانها اعتقاد دارد. حقیقت همراه با قدرت اقتناع است و راه دیگر آن است که گفته شود «نیست» هست و حکم به بودن ناهستی شود و این همان راه گمان است که هیچ امیدی به آن نیست. راه گمان راه حواس است که به بیراهه می رود و راه حقیقت راه تعقل است که به هستی واحد کامل و پر می رسد. پارمنیدس به صراحت می گفت بیان «ناهمند» امکان پذیر نیست تعقلی هم به آن تعلق نمی گیرد زیرا فقط در مورد «بود» است که می شود اندیشید. به عبارت دیگر هستی و اندیشیدن به آن یکی است. راه حقیقت و راه گمانها همان است که در فلسفه افلاطون با نامهای معرفت و عقیده متمایز می شوند و تأثیر افکار پارمنیدس بر فلسفه افلاطون را نشان می دهد، بخصوص اگر نظریه مثل افلاطون را تکامل یافته نظریه « هستی واحد و کامل» پارمنیدس بدانیم، و بی جهت نیست که اگر افلاطون از پارمنیدس با نام «پدر پارمنیدس» یاد می کند و نظریه مثل خود را در کلام او می گذارد تا دین خود را به «پدر پارمنیدس» نشان دهد، تا اگر افلاطون در اوج ایدئالیسم قرار دارد، پدر پارمنیدس هم پدر ایدئالیسم لقب بگیرد.

اما افکار هراکلیتوس و پیروانش بعلاوه نظریات سوفیستها و پروتاگوراس دو چیز را به طور همزمان در نظر افلاطون در معرض خطر قرار داده بود [الف] وجود معیارهای مطلق اخلاقی را که میراث سقراط بود و [ب] تمامیت امکان شناخت علمی که بنا به جهان بینی هراکلیتی خیالی بیش نبود. (گاتری، ۱۳۷۵، ص ۱۰۶). اما افلاطون بادو نکته با سقراط هم رأی بود. الف: امکان شناخت ب معیارهای مطلق اخلاقی.

شناخت و معرفت هم باید درست باشد برخلاف عقیده که ممکن است درست یا غلط باشد. (connor, 1964, p20) به همین خاطر معرفت، عقیده نیست. زیرا عقیده در مورد آینده احکام قاطع و درست نمی دهد، در حالی که معرفت باید درست باشد. به طور کلی افلاطون برای معرفت دو ویژگی قایل است. اولاً باید درباره چیزی باشد (یعنی متعلق داشته باشد) و ثانیاً خطاناپذیر باشد. [یعنی درست باشد] (بارت، ۱۳۸۴، ص ۳۸)

متعلق معرفت هم نمی تواند محسوسات باشند زیرا افلاطون همپای هراکلیتوس قایل بود که محسوسات متغیرند و معرفت حواس هم قابل اعتماد نیست زیرا معرفتی هست که امروز هست و فردا نیست. (پارکز، ۱۳۸۳، ص ۱۸)

حواس آدرس غلط به ما می دهند و صفات متضادی را در آن واحد به یک شی نسبت می دهند و ادراکات حسی هیچ رجحانی بر همدیگر ندارند در نتیجه تعلیم و تربیت، صدق و کذب دیگر غیرممکن هستند و میان انسان و حیوان هم فرقی نیست. نسبت گرایی سوفسطایی - پروتاگوراسی هم درست نیست زیرا اگر آنچه که به نظر هر کس می آید درست باشد، به نظر من می آید که نظر پروتاگوراس نادرست است و اینجا نسبت گرایی پروتاگوراس به تناقض می رسد و یک نظر در آن واحد هم درست است هم نادرست و دیگر تمایزی میان صدق و کذب نخواهد بود.

با ابطال ادراک حسی و نسبت گرایی پروتاگوراس و اینکه محسوسات متغیرند و همینطور با اتکا به اینکه معرفت باید متعلق داشته باشد افلاطون می گوید که چیزها باید ذوات ثابت و لا تغییری داشته باشند که مستقل از ما هستند، (گاتری، ص ۵۲) و همان مثل هستند و متعلق واقعی معرفت ما هستند و ما می بینیم که چگونه افلاطون نظریه مثل خود را از نظریه معرفت خود بیرون می کشد.

و اینها همگی حاکی از عمق نفوذ اندیشه های پارمنیدس بر فلسفه افلاطون دارد یعنی همان راه گمانهای پارمنیدس که غلط است و به محسوسات تعلق دارد. افلاطون برای استحکام دلایلش دررد ادراک حسی دلایل دیگری هم می آورد مانند اینکه می گوید در هر ادراک حسی عناصر غیر حسی هم وجود دارد زیرا اگر چه کیفیات اشیاء حسی از طریق حواس ادراک می شود ولی عناصری مانند وجود، عینیت، غیریت، مشابهت و اختلاف، معانی کلی یا مفاهیم مشترکی است یا مناسباتی است که نمی توان آنها را از طریق حواس دریافت کرد. پس نفس نه از راه خود احساس بلکه از طریق تفکر درباره معطیات حواس حکم می کند و ما به مرحله علم می رسیم. (بریه، ۱۳۷۴، ص ۱۶۵). علاوه بر این احکام حسی مستلزم مقایسه و طبقه بندی است و تعقل و تفکر محض نیز در ادراکات حسی حضور دارند. در واقع اگر در عالم «نمود» کثرات و تنوع اشیاء دارای اصالت باشد همه مردمان محکوم به جهل و بی دانشی خواهند بود و سقراط در جستجوی اینست که به کشف وحدتی پردازد که در زیر این کثرات وجود دارد و دلیل وجودی آنهاست. (برن، ۱۳۶۳، ص ۶۷)

پس تغییر و تکرر محض مانع معرفت است اگر هیچ امر ثابت و هیچ وحدتی نباشد همان امری که افلاطون آنرا مثل یا صور می نامد معرفتی نداریم. اصلا تکثیر زمانی واقعیت می یابد و شناخت به آن تعلق می گیرد که بهره مند از وحدت باشد. (ورنر، ۱۳۷۵، ص ۹۹) و این وحدت یا مثل هم لازمه وجود کثرت است و هم لازمه شناخت آن.